**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

کلام در بررسی نظریۀ محقق خوئی بود که فرمودند منصب قضا برای مجتهد متجزی جعل نشده است. یک بیانشان را که جلسۀ قبل عرض کردیم این بود که مشهورۀ ابی خدیجه مربوط به قاضی تحکیم است و نه قاضی منصوب، این بیان را اشاره کردیم و گفتیم ادلۀ ایشان وافی به مقصود نیست.

بیان دومی دارند محقق خوئی در مصباح الاصول ج 3 ص 437 و التنقیح فی شرح العروه ص 232، آن بیان این است که می‌فرمایند بر فرض اینکه مشهورۀ ابی خدیجه دلالت کند، بر جعل منصب قضا و به عبارت دیگر مربوط به قاضی تحکیم نباشد با این وجود مشهورۀ ابی خدیجه بر جعل منصب قضا برای مجتهد متجزی دلالت نمی‌کند.

**توضیح مطلب:** می‌فرمایند در مشهورۀ ابی خدیجه عبارت این است «یعلم شیئا من قضایانا»، در (من) جاره در اینجا دو احتمال است، یا بیانیه است مثل «فاجتنبوا الرجس من الاوثان». و یا (من) تبعیضیه است:

**احتمال اول:** اگر (من) بیانیه باشد، «یعلم شیئا من قضایانا»، یعنی منصب قضا جعل شده است برای کسی که بداند شئ‌ای را، که آن شئ بیان از قضایا و احکام ماست، چه کسی عالم به مجموعۀ قضایا و احکام ماست؟ مجتهد مطلق است، اگر (من) بیانیه باشد، مشهوره دلالت می‌کند منصب قضا از آنِ مجتهد مطلق است. بداند شئ‌ای را که آن شئ بیان از قضایا و احکام ما اهل بیت علیهم السلام است. چه کسی عالم به جمیع احکام ما اهل بیت علیهم السلام است؟ مجتهد مطلق، ولی می‌فرمایند اینجا (من) جاره بگوییم بیانیه است خلاف ظاهر است، ایشان می‌فرمایند در (من) بیانیه تطابق بین بیان و مبین لازم است، ما قبل (من) بیانیه که با ما بعد بیانیه بیان می‌شود ابهامش برطرف می‌شود مبین و مبین باید با هم تطابق داشته باشند و اینجا ندارند.

قبل از (من) بیانیه شیئا است، مفرد نکره، بعد از (من) بیانیه جمع مضاف است، اگر (من) بیانیه بود، عبارت باید اینگونه گفته می‌شد «یعلم اشیائا» که آن اشیاء بیان از احکام ما اهل بیت علهیم السلام است، پس از اینکه نگفته اشیاء و مفرد نکره آورده است تطابق نیست پس (من) بیانیه نیست.

**احتمال دوم:** (من) تبعیضیه باشد، یعنی ظاهر عبارت این است که منصب قضا برای کسی جعل شده است که بداند یکی قسمتی از احکام ما را، می‌فرمایند ظاهر این است که (من) تبعیضیه است ولی با این وجود مشهوره شامل مجتهد متجزی نمی‌شود و فقط مجتهد مطلق است که «یعلم شیئا من قضایانا». محقق خوئی دو نکته را ضمیمه می‌کنند و نتیجه می‌گیرند.

**نکتۀ اول:** کلمۀ شئ اگر چه مطلق است و شامل کثیر هم می‌شود و شامل قلیل هم می‌شود به یک دانۀ گندم هم شئ می‌گویند، ولی محدودۀ شئ را آن جملۀ مابعدش تعیین می‌کند، مثلا اگر کسی گفت «اکلت من قرض الخبز»، از این قرص نان یک قسمتی خوردم، (من ) تبعیضیه، ظهورش این است که یک یا دو یا سه لقمه، اگر کسی در مورد زمین 500 هکتاری گفت «اشتریت من هذه الارض» از این زمین خریدم یعنی نه یک متر یا دو متر نه صد متر بلکه یعنی دو یا سه یا پنج هکتار از آن خریدم، بنابراین هر چند شئ بر قلیل و کثیر صدق می‌کند ولی محدودۀ شئ را از آن جملۀ بعدش متوجه می‌شویم.

**نکتۀ دوم:** شکی نیست در اینکه ما عقیده داریم که علوم اهل بیت علیهم السلام که علم لدنی است قابل تحدید نیست، میلیونها و میلیاردها دانش اهل بیت علیهم السلام معروف است، در التنقیح العروه ص 232 می‌فرمایند علوم اهل بیت علیهم السلام به حدی زیاد است که معروف است که صاحب جواهر در وقت احتضارش صدائی به گوشش رسید که این مرد «یعلم شیئا من علم جعفر بن محمد»، صاحب جواهری که دریای علوم است و هزاران مسأله را در جواهر الکلام از نظر حکم بررسی کرده است، تازه به او گفته می‌شود شیئا از علوم امام صادق علیه السلام را می‌داند.

(دکتر حامد حنفی داود عالم بسیار دقیقی است هم در زبان شناسی و هم در علوم اسلامی، کتابی دارد نظرات فی الکتب الخالده، تقریضهائی که بر بعضی از کتب شیعه نوشته است در این کتاب جمع کرده است، کتاب جالبی است، اولین توجهش که بعد سبب شده به افکار علمای شیعه نزدیک شود، می‌گوید حدود بیست سال در تشریع اسلامی مطالعه می‌کردم به هر بحثی که می‌رسیدم رد پای یک نفر را می‌دیدم و آن سلیل بن سلسلۀ جعفر بن محمد صادق است و بعد آرزو می‌کند جعفر بن محمد امام العلماء الربانیین و اول المبعوثیین من المجددین».)

محقق خوئی می‌فرمایند به صاحب جواهر گفته شد که یک قسمتی از علوم امام صادق علیه السلام را دارد.

محقق خوئی بعد از ضمیمه این دو نکته اینگونه نتیجه می‌گیرند که می‌فرمایند در روایت «یعلم شیئا من قضایانا» (من) تبعیضیه است، ظاهرش این است که منصب قضا جعل شده برای کسی که چیزی از احکام ما را بداند ولی احکام شرعی در نزد ائمه علیهم السلام آنقدر زیاد است که کسی می‌تواند ادعا کند که «شیئا من قضایانا» را می‌داند که حداقل چند ده هزاری از احکام شرعی را بلد باشد لذا بر مجتهد متجزی صدق نمی‌کند «یعلم شئیا من قضایانا» لذا در التنقیح فی شرح العروه ایشان می‌فرمایند مشهوره و مقبولۀ عمر بن حنظله از نظر موضوع با هم مطابق هستند و هر دو با هم یکی هستند و موضوع مجتهد مطلق است. بنابراین نتیجه می‌گیرند برای مجتهد متجزی منصب قضا جعل نشده است، منصب قضا برای مجتهد مطلق جعل شده است.[[2]](#footnote-2)

عرض می‌کنیم که نسبت به این بیان محقق خوئی **اولا:** در مشهورۀ ابی خدیجه قبلا هم اشاره کردیم، یک نقل دیگری هم هست، و آن نقل این است «یعلم شیئا من قضائنا»، چیزی از احکام مرتبط قضا را بلد باشد، طبق این نسخه چه می‌گویید؟ اگر کسی همۀ احکام قضا را بلد بود و از ابواب دیگر بلد نبود مجتهد متجزی است، بخشی از احکام قضا را هم بلد باشد، مجتهد متجزی است، طبق این نسخه چه می‌فرمایید؟

**ثانیا:** اینکه محقق خوئی ادعا کردند که شئ اگر تعلق بگیرد به کثیر، دلالت بر کثرت می‌کند، چون احکام ما فراوان است شیئا هم یعنی آن هم خیلی گسترده، این اول کلام است، شما در همین عبارت ببنید آیا عرف بین اینها تفاوت نمی‌بیند؟ گفته شود «یعلم اکثر احکامنا»، «یعلم کثیرا من احکامنا»، «یعلم شیئا من احکامنا»، بسیار خوب متعلق گسترده، ولی چه کسی گفته است اگر «یعلم شیئا من احکامنا» متعلق گسترده بود، شیئا هم یعنی گسترده؟ این اول کلام است. شاهدش هم این است که عرف بین این سه عنوان فرق می‌گذارد. لذا روشن است که موضوع در مقبوله و مشهوره یکی نیست، چگونه شما آنها را با هم تطابق می‌دهید؟ « من عرف احکامنا، نظر فی حلالنا و حرامنا» این یک عنوان است، «یعلم شیئا من احکامنا» عنوان دیگر است. با تمحل اینها را تطبیق بدهید و بگویید مقصود هر دو یعنی مجتهد مطلق، لذا با این تمحلات شما نمی‌توانید بگویید که موضوع این دو دلیل یکی است و هیچ کدام شامل مجتهد متجزی نمی‌شود.

اینجا مطلبی را از محقق حکیم باید اشاره کنیم، در مقابل محقق خوئی، محقق حکیم در مستمسک العروه قبول دارند که منصب قضا برای مجتهد متجزی جعل شده است، نهایت یک مشکل را باید حل کنند و آن مشکل تنافی بین مشهوره و مقبوله است، جالب این است که محقق خوئی سند مقبوله را قبول ندارند لذا او را در نسبت سنجی ملاحظه نمی‌کنند، ولی محقق حکیم سند مقبوله را قبول دارند، مقبوله می‌گوید منصب قضا برای کسی جعل شده است که «عرف احکامنا» که مجتهد مطلق است، مشهوره می‌گوید «یعلم شیئا من قضایانا» یا «یعلم شیئا من قضائنا» که ظاهرش مجتهد متجزی است در رفع تنافی بین مقبوله و مشهوره محقق حکیم یک بحثی دارند که مطلب ایشان و جمع بندی بحث خواهد آمد.[[3]](#footnote-3)

1. - جلسه چهل و پنجم – چهار‌‌‌شنبه – 12/03/1400 [↑](#footnote-ref-1)
2. - التنقيح في شرح العروة الوثقى؛ الاجتهادوالتقليد، ص: 232:«و قد يقال:- كما قيل- إن الظاهر من كلمة «من» و إن كان هو التبعيض بل لا يصح ان تكون بيانية في الرواية، لأن المتعين حينئذ ان يقال: أشياء من قضايانا. للزوم التطابق بين المبين و البيان، إلا ان مدخولها و هو قضايانا بمعنى أحكامهم و علومهم بما انه أمر كثير بل أمور غير متناهية بالإضافة إلى البشر، فلا مناص من ان يكون الشي‌ء من تلك الأمور أيضا كثيرا في نفسه، و إن كان‌ قليلا بالإضافة إلى أحكامهم، و من هنا لا يصح أن يقال: القطرة شي‌ء من البحر أو أن من ملك فلسا واحدا أن عنده شيئا من المال. و المعروف عن صاحب الجواهر «قده» أنه قيل له- عند احتضاره و انكشاف الغطاء عنه-: عنده شي‌ء من علم جعفر- ع- مع أنه «قده» من أكابر الفقهاء و إعلامهم إذا الحسنة و المقبولة متطابقتان في الدلالة على أن القاضي لا بد أن يكون عارفا بجملة معتد بها من الاحكام، و هذا غير متحقق في المجتهد المتجزي الذي استنبط مسألة أو مسألتين و نحوهما.». [↑](#footnote-ref-2)
3. - مستمسك العروة الوثقى، ج‌1، ص: 44:«و كذا‌ مشهورة أبي خديجة عن الصادق (ع): «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً الى أهل الجور، و لكن انظروا الى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا (قضايانا خ ل) فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا اليه».

   و سندها لا يخلو من اعتبار. و كونها في القضاء لا يمنع من الاستدلال بها في المقام، لأن منصب القضاء منصب للفتوى و لا عكس، فما دل على عدم اعتبار شي‌ء في القاضي يدل على عدم اعتباره في المفتي.

   و دعوى: أن ما يعلم من المعصوم ليس من الاجتهاد، و لم يكونوا يحتاجون في تلك الأزمنة إلى الاجتهاد. كما ترى! و لا سيما و ان ذلك يمنع من التمسك بالنصوص على نفوذ القضاء، لاشتراك الجميع في الاشكال المذكور.

   و مثلها في الاشكال دعوى معارضتها‌ بمقبولة عمر بن حنظلة: «سألت أبا عبد اللّه (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث‌ .. (الى أن قال): قال (ع) ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكما فإني قد جعلته عليكم حاكماً ..» لظهور قوله (ع): «حلالنا و حرامنا .. و أحكامنا» في العموم. وجه الاشكال: أن قوله (ع): «روى حديثنا» ليس المراد منه كل حديث لهم (ع) فان ذلك مقطوع بخلافه، لتعذر ذلك، و لا سيما في زمان صدور الرواية، فيمتنع أخذه شرطاً في القضاء، فيتعين أن يكون المراد أحاديثهم عليهم السلام في الجملة، فيكون المراد من قوله (ع): «و نظر في حلالنا و حرامنا» أنه نظر في الحلال و الحرام اللذين تضمنتهما الأحاديث التي رواها، لا عموم الحلال و الحرام، و كذلك المراد من أحكامهم (ع) يعني: الاحكام التي عرفها بعد النظر في الحلال و الحرام اللذين تضمنتهما الأحاديث، فيتعين أن يكون المراد بعض الاحكام لا جميعها. مضافا الى الإجماع على عدم اعتبار رواية جميع أحاديثهم و لا النظر في جميع حلالهم و حرامهم، حتى من القائلين باعتبار الاجتهاد المطلق لاجتزائهم بالنظر في الجملة. فيتعين حمل الحديث و الحلال و الحرام على الجنس الصادق على البعض و هكذا الحال في معرفة أحكامهم. و حمل المعرفة على الملكة- كما يدعيه القائلون باعتبار الاجتهاد المطلق- مع أنه خلاف ظاهر المعرفة- تفكيك بين فقرات الرواية، يأباه سياقها. فلاحظ و تأمل. و لو أغمضنا النظر عن ذلك كله فلا أقل من عدم صلاحية المقبولة لمعارضة رواية أبي خديجة، لإمكان حملها على ما لا ينافيها عرفا، فيتعين في مقام الجمع العرفي بينهما، و يكون العمل على ظاهر رواية أبي خديجة بلا مانع». [↑](#footnote-ref-3)